

گوته و مشرق زمين

آرمين فاضل زاد*

چکیده:

هرچند گوته و حافظ شعرايي هستند که در دوره های متفاوت و با فرهنگ های مختلف، یکی در غرب و دیگری در شرق می زیسته اند، ولی به واسطه تشابهاتی در اوضاع زندگی خصوصی و اجتماعی روحیه ای چنان نزدیک به هم پیدا کردند که پس از گذشت سده ها، از ورای ترجمه ای نارسا و گاه غلط، گوته به کمک نبوغ خود، باز به کنه کلام لسان الغیب، حافظ، بهتر از همه هم عصران خود و بهتر از بسیاری از هم میهنان و همزبانان او پی برد و توانست گوهر کلام وی را درک کند.

دیوان غربی- شرقی از جذاب ترین آثار گوته به شمار می رود و مقامی والا در تاریخ ادب دارد. این اثر کوششی است برای تلفیق خالقانه شرق و غرب و آمیزه ایست از نبوغ حافظ و گوته؛ در واقع تمجیدیست به وسیله گوته به عنوان نماد نبوغ غرب از حافظ به عنوان نماد نبوغ شرق. با بررسی دیوان غربی- شرقی می توان تا اندازه ای به اندیشه های گوته در مورد شرق پی برد و دیدگاه گوته را در مورد خاور زمین و نظرش را نسبت به حافظ شناخت و پی برد که او چگونه حافظ را می پذیرد و چه رابطه ای میان آن دو وجود دارد.

واژه های کلیدی: دیوان- شرق- غرب- ایران - وجه تشابه

* دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات آلمانی، دانشگاه آزد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۹/۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۶/۱

مقدمه:

برای پی بردن به عوامل آشنایی گوته با ادب ایران به ویژه ادبیات فارسی و در پی آن حافظ وانگیزه اوبرای نگارش دیوان غربی - شرقی لازم است در ابتدا به چند نکته پرداخته شود:

۱. چگونگی آشنایی اروپا با ادب شرق
۲. زندگی نامه گوته و حافظ و اوضاع اجتماعی و سیاسی دوره ای که این دو شاعر در آن می زیسته اند.
۳. جهان بینی، باورهای مذهبی و طرز تفکر این دو شاعر تا آنجا که از لابلای مدارک و مستندات کتبی می توان به دست آورد.
۴. دقت، صحت و امانتداری مترجم دیوان حافظ در برگردان آن به زبان آلمانی.

این مقاله تلاشی است برای پاسخ گویی به این نکات.

از اواسط سده هجده جنبش آشنایی با فکر، باور، ادب و فلسفه خاورزمین در اروپای غربی آغاز شد. پیشگامان این جنبش، فلسفه دانان و اندیشمندانی بودند که از تمدن باخترزمین خسته شده بودند و بشر اروپایی سده خود را بشری تصنعی می دانستند که به گفته روسو بر اثر تمدن ساختگی، تغییر روحیه داده و آن هماهنگی درونی با طبیعت را، که بشر در آغاز آفرینش خود داشته، از دست داده است.

این حس شور و هیجان در فرانسه و آلمان و انگلستان تا اندازه ای هم زمان آشکار شد که در پی آن مطالعات فراوانی در باب مشرق زمین، فرهنگ، دین و سنن آن صورت گرفت که در مجموع علم شرق شناسی را پایه ریزی نمود. یافته های این علم بگفته ادوارد سعید از دو راه بدست آمدند یعنی او دو معنای خاص و عام را برای این علم تعریف کرد. آنجا که صحبت از جهانگردان، سیاحان و دانشمندان سایر علوم است، معنای عام و آنجا که صحبت از معنای خاص این علم می باشد، منظور دانشمندان و تحصیل کردگان آن می باشند (سعید: ۱۳۷۱ ص. ۱۵). سعید در مورد جایگاه شرق شناسی که آغاز آنرا اواخر قرن هجدهم می داند، می گوید: "... شرق شناسی عبارت از نوعی سبک غربی در رابطه با ایجاد سلطه، تجدید ساختار، داشتن آمریت و اقتدار بر شرق است." (سعید: ۱۳۷۱ ص. ۱۶)

در این فضا شوق و اشتیاق گوته به این سوی عالم و نگاه متفاوت او بسیار تأمل انگیز و ارزشمند می باشد.

بر اثر این توجه، سفرنامه های جهان گردان بزرگ اروپایی که به آسیا و خاور دور سفر کرده بودند مورد توجه و استقبال فراوان قرار گرفت و مردم کوشیدند تا از روی یادداشت های مارکوپولو، اولناریوس، شاردن و سایر خاورشناسان، و نیز دانش آموختگان این حوزه، خاور افسانه ای و مرموز را بهتر بشناسند.

بحث و بررسی:

یوهان ولفگانگ گوته در بیست و هشتم اوت ۱۷۴۹، در فرانکفورت کنار رود ماین

که در آن ایام شهری سلطنتی و آزاد به شمار می رفت، زاده شد. پدرش یوهان کاسپار گوته از اهالی ممتاز فرانکفورت بود که به وکالت دعاوی اشتغال داشت. مادرش، الیزابت تکستور دختر رئیس شورای دولتی فرانکفورت یکی از مهمترین شخصیت های شهر شمرده می شد. آن گونه که رسم نجیب زادگان بود، گوته در کودکی به دبستان نرفت و تحصیلات ابتدایی را در خانه پدری و با آموزگاران خصوصی پشت سر نهاد. زبان لاتین، یونانی، فرانسه، انگلیسی، ایتالیایی و عبری را فرا می گرفت، نقاشی و موسیقی را دوست داشت و از همان هنگام کودکی قطعاتی منظوم می سرود. خانواده او مسیحی پرستانت بسیار متعصبی بودند که ساعت درس تورات وانجیل او را با دقت زیر نظر داشتند.

در زمان گوته تحصیل علوم کلاسیک برای مردم روشنفکر و افرادی که به کارهای هنری اشتغال داشتند، لازم بود. از این روی خاور زمین بسیار زود مورد توجه و مطالعه گوته قرار گرفت. به این ترتیب وی توانست جنبه های بشری سرایش های کلاسیک فارسی را حتی در قالب ها و انگاره های نا مأنوس تشخیص دهد و حتی توانست به روشنی باورها و احساسات شخصی خود را، که در این اشعار در جامعه شرق جلوه گر شده بود، باز شناسد.

نخستین آشنایی گوته با خاورزمین از راه تورات و سپس قرآن انجام گرفت. البته تورات جزو کتاب های درسی وی بود که در خانه و دبستان آن را شناخت؛ قرآن را نیز از روی ترجمه آن خواند که فریدریش فریدریش مگرلین^۱ به سال ۱۷۷۲ در فرانکفورت به زبان آلمانی انتشار داده بود. گوته در این سال ها به فکر نوشتن کتابی به نام "محمد" افتاده بود و قطعه شعری به نام "سرود محمد"^۲ حاصل همین آشنایی و انگیزه اصلی وی به شمار می رود.

1 Fridedrich Megerlin

2 Mahomeds Gesang

هردر^۱ در آلمان پیشگام جنبش گرایش به خاورزمین به ویژه ایران بود که راه را برای دوره های ادبی توفان و تهاجم^۲ و سپس رمانتیک آماده ساخت. گوته در جوانی به جنبش فکری و ادبی توفان و تهاجم پیوست و کار ادبی خود را با این سبک ادبی آغاز نمود. نوالیس^۳ شاعر دوره رمانتیک آلمان در قطعه "سرود شب"^۴ ابراز می دارد: "خرد و اندیشه حکیمانه را تنها در خاورزمین می توان یافت." (گلازر، لمان و لوئیس: ۱۹۷۳ ص. ۲۵۵) لودویگ تیک^۵ شاعر دوره رمانتیک آلمان، در همین مورد گفته بود: "رمانتیسم باید زادگاه آلمانی و سرچشمه زنده الهام خود را در خاورزمین جستجو کند، زیرا تنها در آنجا می توان آن صفای طبیعی و جامعه بشری بی آرایش و مذهب راستین را که رمانتیسم در پی آن است پیدا کرد." (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۱۴)

نخستین پژوهش های علمی درباره خویشتاوندی نژادی اروپاییان ژرمنی با آریایی های هند و ایرانی و جدایی این خانواده از نژاد سامی ها از همین زمان آغاز شد. (قس. شفا ص. ۱۳)

در روند چنین جنبش فکری بود که گوته با خاورزمین و اندیشه ها و باورها به ویژه فلسفه و ادب آن آشنا شد. پس از آشنایی از طریق تورات و قرآن، گام بعدی آشنایی گوته با خاور، به راهنمایی هردر، که بسیاری از آثار ادبی خاورشناسی را به آلمانی برگردانده بود، با اثر ادبی بزرگ پیش از اسلام در دنیای عرب زبان، *المعلقات*، انجام گرفت. گوته در شرح و حواشی دیوان خود به تفصیل از معلقات نام برده و ترجمه بخشی از آن را نیز به عنوان نمونه آورده است.

آشنایی گوته با ادب ایران از سال ۱۷۹۲ آغاز شد. نخستین کتابی که او را با ادب ایران آشنا ساخت *گلستان سعدی* بود، که به وسیله هردر ترجمه شده بود؛ ولی سعدی تاثیر ژرف حافظ را در گوته نداشت، البته او در دیوان خود از سعدی یاد می کند و از او الهام می پذیرد: "وی (الثاریوس) از سفر خود گزارشی بسیار فرح بخش و آموزنده

1 Herder

2 Sturm und Drang

3 Novalis

4 Hymnen an die Nacht

5 Ludwig Tieck

می دهد [...] و در هنگام بازگشت خود در پرتو ترجمه یی سخت کوشانه و لذت بخش، آلمانی ها را با سعدی بزرگ آشنا میسازد." (حدادی: ۱۳۸۳ص. ۳۳۸) او سپس ترجمه لیلی و مجنون هارتمان^۱ ادیب و خاورشناس آلمان را خواند و سپس قطعه ای را به نام شیرین، که هامر^۲ از منابع مختلف ایرانی از جمله خسرو و شیرین نظامی ترجمه کرده بود، مطالعه کرد. پس از آن اثر مشهور هاید^۳ - ادیان کهن ایران - را که در باره مذهب ایرانیان باستان بود به دقت مطالعه کرد و آگاهی های گسترده ای در زمینه آیین زرتشتی و کیش ایرانیان کهن به دست آورد. چنانکه بعدها بخشی از دیوان غربی - شرقی خود را به نام پارسی نامه و بخش گسترده ای از شرح و حواشی دیوان را به شرح این آیین اختصاص داد، چراکه در درون یک نوع آیین مهرپرستی برای خود برگزیده بود. جالب اینجاست که گوته در دیوان خود بلافاصله پس از پارسی نامه خلد نامه را آورده است.

تا این هنگام یعنی تا سال ۱۸۱۴ خاور زمین و ادب و فلسفه آن برای گوته و بسیاری از دیگر اندیشمندان اروپایی گریزگاهی ذهنی برای فرار از آشفتگی و هرج و مرج در اروپا بود. حافظ نیز در زمان خود چنین گریزگاهی را جستجو می کرد، زیرا شورش و بلوا در عصر او و در زادگاهش گریبانگیر مردم بود. امیران و قاصبین قدرت پیاپی بر سر کار می آمدند و از سر کار می رفتند و در هر آمدن و رفتن سیل خون روان می ساختند. با این همه حافظ آرامش طبع و حسن خلق خویش را از دست نداد و همچنان نغمه بلبل و عطر گل و سکر شراب و زیبایی عشق را ستود و از تکریم خدا در هر صورت که آنرا متجلی می دید فرو نشست. در دوره گوته نیز خستگی روحی و آشفتگی اجتماعی در اروپا به حد اعلای خود رسیده بود. مردم همه فرسوده و نگران و افسرده بودند. اندیشمندان طبعاً از این اضطراب روحی بیش از توده ها سهم داشتند و همین خستگی روح بود که در دنیای ادب یکی از عوامل بزرگ پیدایش مکتب

1 Hartmann

2 Hammer

3 Hayd

رمانتیسیم گردید. در این زمان گوته در منتهای شهرت خود بود و گذشته از احراز بزرگترین مقامات سیاسی و اجتماعی از شهرت و افتخار فراوانی در همه اروپا بهره داشت. او تجلیات هنر و فرهنگ خاورزمین را بیشتر برای دوری از حقایق مادی نامطبوع دنیای غرب می خواست، او نیز همچو حافظ در دورانی که از هر سو سیل خون روان بود هرگز آرامش فیلسوفانه خود را از دست نداد، حتی پیش از آنکه با حافظ شیرازی آشنا شود. اما دوران این سفر خیالی - سطحی وی به دیارشرق در این سال ها به پایان رسید و دوران تازه ای برای گوته آغاز شد، زیرا در این سال بود که دو جلد دیوان غزلیات حافظ که به وسیله هامرپورگشتال^۱ ترجمه شده بود به دست گوته رسید. گوته برای مطالعه حافظ از ترجمه پورگشتال به عنوان اولین ترجمه کامل دیوان حافظ استفاده نمود. او پیش از آن نمونه های ترجمه شده اشعار حافظ را خوانده بود که او را اغنا نکرده بودند. پس از خواندن دیوان کامل حافظ بی اختیار فریاد تحسین برداشت زیرا به گفته خود ناگهان دریافت که با اثری مواجه است که تا آن روز مانند آن را ندیده است. گوته در این روز آن جام جم را که سالها دل از او می طلبید یافت، یعنی ره به دیوان حافظ برد، این اعجاز ادب شرق او را والء خود ساخت. در تابستان ۱۸۱۴ گوته، در را به روی همه بست برای آنکه با حافظ شیرازی به خلوت نشیند. وی در دفتر خاطراتش چنین می نویسد:

دارم دیوانه می شوم. اگر برای تسکین هیجان خود دست به غزل سرایی نزنم،
 تاب نفوذ شگفت انگیز
 این شخصیت خارق العاده را، که ناگهان پا در زندگی من نهاد، ندارم. ناگهان با
 عطر آسمانی شرق
 و نسیم روح پرور ابدیت که از دشتها و بیابان های ایران می وزد آشنا شدم و مرد
 خارق العاده ای

را شناختم که شخصیت عجیبش مرا سراپا مجذوب خویش ساخت. (شفا: ۱۳۴۳ ص.

ص. ۲۵)

گوته سعی داشت به کمک اشعار حافظ ارتباطی درونی با او پیدا کند. ترجمه پورگشتال این امکان را به او داد. گوته می گوید: "[...] این ترجمه از آن جهت دارای تأثیر ژرفی بر من بود که باید در برابر آن خلاق می بودم، وگرنه نمی توانستم در برابر این اثر سهمناک و درخشان دوام آورم." (گوته: ۱۹۹۴ ص. ۵۱۴)

گوته دیوان خود را به گونه آینه دنیا یا جام جهان نما درآورد تا در آن شرق و غرب را در کنار هم به بینندگان نشان دهد و در همین مورد نوشت: "به ساختن جام جمی مشغولم که با آن علیرغم زاهدان ریایی، دنیای ابدیت را با چشم هوش بینم و ره به آن بهشت جاودان که خاص شاعران غزل سراسر است برم تا در آنجا در کنار حافظ شیرازی مسکن گیرم". (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۳۰)

گوته دیوان غربی - شرقی را در سن ۶۵ سالگی نوشت، که در مورد تأثیر شعر ایرانی در ادبیات آلمانی بهترین نمونه است. وی در دورانی که نیروی خلاقه اش به حد کمال بود به سرودن این دیوان پرداخت. این دیوان حاوی جنگی از سرایش هایی است که مضمون ها و انگاره های گوناگونی دارد و دست آورد و نتیجه اشتغال گوته با آثار سرایندگان خاور زمین به ویژه دیوان حافظ می باشد. این دیوان بازتاب اندیشه های ویژه این دوره گوته در قالب ها و انگاره هایی که جنبه شرقی دارند است. (معین: ۱۳۷۸ ص. ۷۶۶-۷۵۷)

او دیوان خود را در دوازده بخش سرود. هربخش عنوانی فارسی دارد: نامه نخست "معنی نامه" نام دارد، که برداشت شاعر از خاور زمین است. سه نامه دیگر به نام های "تفکرنامه"، "رنج نامه" و "حکمت نامه" هستند، که حاوی پند و اندرزهایی هستند بر گرفته از مضمون غزل های حافظ. این مطالب را گوته در سال هایی که به سرودن دیوان اشتغال داشت گرد آورده بود. "تیمور نامه" در باره تیمور خون ریز است، همان گونه که گوته در دوران خود با ناپلئون روبرو شد حافظ نیز با تیمور برخورد می کند.

"زلیخانامه" حاکی از مهر گوته به خانمی است به نام ماریانه فون ویلمر^۱ که بانویی شوهردار و از آشنایان و دوستان گوته بوده است. گوته این بخش را در وصف حدیث عشق حاتم و زلیخا سروده است. همچنین در بخش "ساقی نامه" تمایل مردی را، که به پسرک خادم با وفایش دارد، نشان می دهد. این بخش تداعی کننده درونمایه سروده گوته به نام گانومد^۲ می باشد. در سه بخش آخر به درون مایه های جاویدان پرداخته شده است: بخش "مثل نامه" حاوی مثل های گوناگون است، "پارسی نامه" در باره خورشید و آتش و عناصر و فرورهای پاک است، که نماد ایران باستان هستند و بخش "خلد نامه" درباره باورهای مسلمانان در مورد بهشت و حیات در جهان دیگر سخن می گوید.

وی در سال ۱۸۱۸ به تنظیم و تدوین شرح ها و حواشی دیوان که از خود کتاب مفصل تر است پرداخت و نخستین چاپ دیوان را در سال ۱۸۱۹ و چاپ دوم آن را در سال ۱۸۲۰ انتشار داد، که با موفقیتی بس بزرگ روبرو شد. روزنامه ها و منتقدان ادبی آنرا یکی از بزرگترین آثار حکمت گوته دانستند. (شفا: ۱۳۴۳: ص. ۲۷)

آنچه گوته را به سوی حافظ جلب می کرد عبارت از نوسانی بود که او میان معقولات و محسوسات داشت. حافظ همه نموده های این جهان را مانند روشنایی خورشید، چهره زیبا، باده و غیره را پرتویی از جمال حق و وجودی برتر و والاتر می دانست و این امر وی را از دل بستن و پایبند شدن نهایی به این دنیا باز می داشت. برای نمونه ساقی خوشرو یا پیر مغان از دید وی هر کدام دارای معنا و مفهومی ارجمند بود. این بازتاب معنویت در مادیات و کنش های فکری در محسوسات در کار مردم و ایجاد هنرهمواره مورد نظر گوته بوده است. گوته هرگز یکی از این دو، معنویات و مادیات را، بر دیگری برتری نداد و یکی را به نفع دیگری نفی نکرد، بلکه هر رویداد عاطفی و احساسی در کارهایش مظهر و نمادی از یک عشق برتر و والاتریست که از دید او همواره وجودش مسلم بود. گوته در آثار حافظ نیز به همین اعتقاد یافت و به

1 Marianne von Willemer

2 Ganymed

راستی می توان گفت که وی به خطا نرفته است. پی بردن به این جنبه اساسی شاعران ایرانی به گونه این توانایی را داد تا به نوبه خود و با کمک گرفتن از شعر کلاسیک فارسی و به نیروی افکار و احوال خود آثاری به این شیوه بسراید. گوته دیدگاه ها و دریافت های خود را درباره خاورزمین هم در بخش اشعار و هم در بخش دوم دیوان خود، که به گفته وی تکمله و توضیحی است برای روشن شدن اشعار و زمینه های آنها، مکتوب می دارد.

حال و هوای غزل های حافظ با سرایش های سده های میانی آلمان بسیار مشابه است. چون در این دوره با دو گرایش درونمایه ای در سرایش روبرو می شویم: یکی سرایش های تغزلی که در وصف زیبایی و جمال بانوان درباری و عشق افلاطونی و بی آرایش نسبت به آنان است^۱ و دیگری چکامه هایی که در ستایش شاه و یا نجیب زاده بزرگواری که پشتیبان شاعر است و یا مذمت تنگ نظری و خست برخی اربابان^۲؛ در این گونه اشعار به درونمایه های سیاسی اجتماعی هم بر می خوریم، مانند اشعار والتر فن در فوگل وایده^۳. لذا درونمایه اشعار حافظ چندان به دور از ذهنیات گوته نبوده است.

حافظ هم، مانند شاعران سده های میانی آلمان، زیر چتر حمایت دربار شاه ابو اسحاق جلایری به سر می برد و یکی از شعرای ستاینده این شاه ادب پرور بود. این ستایش نه بخاطر چشم داشت مادی، آنگونه که برخی می پندارند، بلکه بخاطر ادب دوستی و پشتیبانی شاه از فرهنگ ایرانی بوده است. چنانکه آن هنگام که امیر مبارز از آل مظفر به فارس یورش آورد و در پیکاری سخت شاه ابو اسحاق را کشت، برای این شاه مرثیه گفت. اجداد امیر مبارز از آل مظفر از قبایل عرب تبار بودند که از صحرای عربستان به خراسان آمدند و در آنجا به سیادت رسیدند. پس از یورش مغول به خراسان آنها به کرمان و یزد روی آوردند. امیر مبارز، که پیر مردی متعصب بود، برای گسترش

1 Minnesang

2 Spruchdichtungen

3 Walther von der Vogelweide

قلمرو حکومت خود به فارس حمله آورد و شاه ابو اسحاق را کشت و فارس و اصفهان را به قلمرو خود افزود. (پرویز: ۱۳۴۳ ص. ۲۵۷)

حافظ این غزل غم انگیز (مرثیه) را در سوگ شاه ابو اسحاق سرود:

یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
بر زبان بود مرا آن چه ترا در دل بود
[...]

آه از آن جور و تطاول که درین دامگه است
در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز
دوش بر یاد حریفان به خرابات شدم
خم می دیدم خون در دل و پا در گل بود
[...]

راستی خاتم فیروزه ای بو اسحاق
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دیدم آن قهقهه کبک خرامان حافظ
که ز سر پنجه شاهین قضا غافل بود
حافظ هرگز مدح امیر مبارز را نگفت و دم فرو بست تا امیر مبارز به فاصله
کمی به دست پسرش شاه شجاع دستگیر، به دست جلاد چشمانش کور و در خانه
زندانی شد، به مصداق قهقه آن کبک خرامان بی خبر، که از پنجه کور کننده شاهین
قضا غافلگیر شد.

در ستایش شاه شجاع پسر امیر مبارز او این چنین می گوید:

سحر چو خسرو خاور علم بر کوهساران زد
به دست مرحمت، یارم در امیدواران زد
[...]

نظر بر قرعه توفیق و یمن دولت شاه است
بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد
شهنشاه مظفر فر شجاع ملک و دین منصور
که جود بی دریغش خنده برابرهاران زد

اوضاع سیاسی اجتماعی معاصر هر دو شاعر هم تشابهاتی را با هم نشان می دهد،
که در دوره های مختلف یکی در خاور و دیگری در باختر می زیسته است. حافظ در
زمان میان یورش اول و دوم مغول که از هر سو سیل خون روان بود زندگی می کرد.

حتی امیران داخلی هم که بقایای استیلا و سیادت تازی در ایران بودند برای بقای قدرت خود آرامش را از مردم می گرفتند، چنانکه به گوشه ای از آن در بالا اشاره شد. در زمان گوتته هم وضعیت مشابهی را در آلمان شاهد هستیم. گوتته، به سال ۱۷۵۹ و در ده سالگی شاهد ورود سربازان فرانسوی به فرانکفورت بود؛ این امر چنان بر او اثر گذاشت که بعدها با اشاره به این رویداد نوشت: "تفنگ ها می آیند و می روند و قلم ها می مانند." (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۱۴) در آن زمان ناپلئون با لشکر کشی هایش سراسر اروپا را به خاک و خون کشیده بود. با شکست فرانسه و بازگشت ناپلئون از روسیه و سقوط وی که منجر به سرازیر شدن دسته های بی شماری از سپاهیان روسیه به اروپا شد، یک دسته از سربازان باشغور، شهر وایمار^۱ را اشغال کردند. این سربازان از سر زمین های دور دست آسیای مرکزی به جز وحشیگری و جهل و خشونت برای آلمان متمدن ارمغانی نیاوردند. (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۱۸) برای گوتته این سربازان وحشی، خشن و خون آشام مظهر لشگریان تیمور شدند که به قول خود او در چند سده پیش به ایران و سایر کشور های متمدن هجوم آورده و همه جا را در آتش کین سوزانده و ویران کرده بودند. گوتته بعدها در *تیمورنامه* در دیوان خود از این آیات خشم خدا به عنوان استبداد بی حد و حصر و خشونت و جنگ وانهدام نام می برد.

یک وجه تشابه دیگر میان حافظ و گوتته مبارزه با ریاکاران است. به خاطر انتقاد گوتته به کلیسای پروتستان بود که در سال ۱۷۷۲ در شهر اشتراسبورگ^۲ رساله^۲ دکترایش به دلیل عدم رعایت شئون مراجع و مقامات روحانیت رد شد. و گوتته وصف الحال خود را در این بیت از غزل حافظ می بیند:

بیا به میکده و چهره ارغوانی کن مرو به صومعه کانجا سیاه کارانند
چرا که حافظ خود نیز در عهدی می زیسته که چنین حدودی دامنگیر جامعه
آروز بوده است (قس. ممتحن: ۱۳۶۷ ص. ۴۳۶-۴۳۷).

در جای دیگر حافظ میگوید:

1 Weimar
2 Straßburg

یا رب این نودولتان را بآخر خودشان رسان کین همه از غلام ترک و تازی می کنند استیلاسی سیاسی و فرهنگی خلفای عباسی بر ایران که مستقیم یا غیر مستقیم بر این سرزمین تحمیل می شد، از نکاتی است که حافظ را به واکنش در برابر آن وا داشت، اعتراضی که هم علیه تظاهر و ظاهرپرستی و هم علیه استیلاسی غیر ایرانی بود (قس. ریاحی: ۱۳۷۴ ص. ۳۳-۷۲). او اعتراض خود را در قالب اشعارش بیان می داشت:

یکیست ترکی و تازی در این معامله حافظ حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی از دیگر علت های تاثیر گذاری حافظ بر گوته گرایش هر دو شاعر به آیین کهن ایرانیان است. زیرا گوته با مطالعه اثر هاید، سخت دل بسته کیش ایرانیان کهن شد. چنانکه در دیوان خود بخشی را به نام پارسی نامه و بخش مهمی از شرح و حواشی دیوان رابه تجلیل از این کیش و آیین اختصاص داد. گوته کمی پیش از مرگش در سال ۱۸۳۲ به دوست صمیمی اش چنین اعتراف می کند: "در نهان من همیشه یک حس مهرپرستی نهفته بوده، هر بار که خورشید را می دیدم با همان ستایش و احترامی به آن می نگرستم که نسبت به شخصیت مسیح در خود احساس می کنم، زیرا خورشید نیرومندترین و عالی ترین مظهر جمال ازلی خداوندی است که خاک نشینان می توانند ببینند." (شفا: ۱۳۴۳ ص. ۲۹)

حافظ نیز به ایرانیان کهن و کیش آنان ارادتی داشت، چنانکه می گوید:

در خرابات مغان نور خدا می بینم این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم
واژه هایی چون خرابات و پیر مغان نیاز به ژرف نگری بیشتری دارند: پیر مغان همان موبد موبدان در پرستشگاه های زرتشتیان است و منظور از خرابات یا ویرانکده، پرستشگاه های زرتشتیان (قس. آبادانی: ۱۳۶۷ ص. ۱۷-۲۴).

گوته حافظ را از ورای ترجمه هامر پورگشتال، که غالباً نارسا و گاه غلط بود، شناخت و به دلیل نزدیکی گرایشهای روحی اش با حافظ بهتر از همه معاصران خود و بیش از بسیاری از هموطنان و همزبانان حافظ به عظمت روح لسان الغیب پی برد.

دیوان غربی - شرقی گفتگوی دو فرهنگ است. نه برای آنکه یکی از این دو برتر از دیگری به شمار می آید، منظور نشان دادن این نکته است که آن جوان (گوته) چگونه در آغوش این پیر (حافظ) آرام می گیرد و چگونه این پیر به وجود آن جوان امید می بندد. گوته در دیوان غربی - شرقی این چنین می سراید:

اگر این سخن را عروس بدانیم،

و اندیشه را داماد،

این زفاف را اویی شناسد،

که حافظ را بستاید. (حدادی: ۱۳۸۳ ص. ۳۹)

برای گوته حافظ نخستین انگیزه تألیف دیوان غربی - شرقی به شمار می رود و از حافظ بیش از هر شاعر شرقی دیگری در دیوان سخن برده می شود:

خود اگر تمامی جهان غرقه شود، حافظا!

با توام، با توام سرِ هموردی است.

رنج و شادی به ما دو همزادان به یکسان ارزانی باد. (حدادی: ۱۳۸۳ ص. ۴۶)

به راستی می توان گفت که شاعری نیست که این چنین مورد ستایش گوته قرار

گیرد و این ستایش تا به اندازه ایست که حافظ را اینگونه خطاب می نماید:

ای حافظ! خود را همسان تو دیدن،

بسا دیوانگیست! (گوته: ۴۱۲۱ ص. ۱۹۹)

گوته همانگونه که حافظ را می ستاید، از اندیشه های وی برای سرایش دیوان

غربی - شرقی خود تأثیر می پذیرد. او خود را در گفتگو با حافظ می بیند، اما این

گفتگو نیاز به اطلاعات باریک و جامع تری در مورد حافظ و به گونه گسترده تر

ادبیات، آداب و سنن و نیز دین در شرق به ویژه ایران دارد:

شمال و جنوب و غرب درهم می شکنند،

تخت و دیهیم فرو می پاشد،

امپراتوری‌ها به خود می‌لرزند،
 بیا تا از این دیار بگریزیم، در مشرق پاک،
 تن به نسیم پدرشاهی بسپار،
 تا که چشمه خضر، در بر عشق و می و آوازاها،
 شور ایام جوانی را به تو باز دهد. (صفوی: ۱۳۷۹ ص. ۴۵)

نتیجه گیری:

گوته دیوان غربی - شرقی خود را با تأثیرگیری از حافظ تدوین کرد، زیرا میان خود و حافظ وجوه مشترکی یافت. این وجوه تشابه میان دو شاعر، یکی در شرق و دیگری در غرب، شامل اوضاع نابسامان اجتماعی و سیاسی و تعصبات خشک زمان آنان نیز می‌شد. هر دوی آنان جمال را می‌ستودند و دوستار حقیقت بودند. کمال و جمال را در وجود خدا جستجو می‌کردند، خدایی که آنان می‌جویند خدایی است بدون واسطه دین فروشان زمینی. آنان می‌کوشیدند تا به روح و معنی هر چیز بنگرند و در هر آنچه زیباست جمال یزدانی را ببینند و ستایش کنند.

گوته و حافظ شعری هستند که در دوره‌های متفاوت و با زبان و فرهنگ‌های مختلف، یکی در غرب و دیگری در شرق می‌زیسته‌اند، ولی آنجا که نبوغ^۱ حرف اول را می‌زند، ما از بُعد زمان و مکان رها می‌شویم و گام به ماورای ابعاد می‌نهیم. هر چند که گوته با حافظ از ورای ترجمه هامر پورگشتال که غالباً نارسا و گاه غلط بود آشنا شد، ولی بهتر از همه هم دوره‌ای‌های خود و بیش از بسیاری از هم‌میهنان حافظ به عظمت روح او پی برد، زیرا روح او با حافظ بسیار نزدیک بود؛ از این روی دست به نگاشتن دیوانی زد تا با حافظ گفتگوی حکیمانه‌ای داشته باشد.

منابع

۱. آبادانی، فرهاد، حافظ و ادبیات مزدیسنا، به کوشش رستگار فسایی، محمد، مقالاتی درباره شعر و زندگی حافظ، نشر جامی، تهران، ۱۳۶۷ش.
۲. پرویز، عباس، تاریخ دوهزاروپانصد ساله ایران، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۴۳ش.
۳. حافظ، شمس الدین محمد، دیوان خواجه حافظ شیرازی، به کوشش دکتر غنی و قزوینی، نشر باقرالعلوم تهران ۱۳۸۱ش.
۴. ریاحی، محمد امین، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۴ش.
۵. سعید، ادوارد، شرق شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ش.
۶. گوته، یوهان ولفگانگ فون، دیوان غربی شرقی، ترجمه حدادی، محمود، نشر بازتاب نگار، تهران، ۱۳۸۳ش.
۷. همان، دیوان شرقی، ترجمه شفا، شجاع الدین، نشر کتابخانه ابن سینا - سازمان پخش کتاب، تهران، ۱۳۴۳ش.
۸. همان، دیوان غربی - شرقی، ترجمه صفوی، کورش، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۷۹ش.
۹. معین، محمد، حافظ شیرین سخن، نشر صدای معاصر، تهران، ۱۳۷۸ش.
۱۰. ممتحن، حسینعلی، سخنی چند در ماجرای زندگی منصور مظفری ممدوح خواجه حافظ شیرازی، رستگار فسایی، محمد، مقالاتی درباره شعر و زندگی حافظ، نشر جامی، تهران، ۱۳۶۷ش.

Bibliografie

- 11-Glaser, H. & Lahmann, J. & Lubos, A. (1973) *Wege der Deutschen Literatur*. Frankfurt/M. - Berlin - Wien. Ullstein Verlag.
- 12-Goethe, J.W. von (1997) *West-östlicher Divan*. München. DTV.
- 13-Goethe, Johann Wolfgang von (1994) *Werke. Hamburger Ausgabe*. Bd. 2. Hrsg. von Erich Trunz. 14 Bde., 15. durchgelesene Aufl., C.H. Beck, München.
- 15-Grabert, W. von & Mulot, A. (1971) *Geschichte der deutschen Literatur*. München. 15. Aufl. BSV.
- 16-Herder, Johan Gottfried (1982) *Ideen zur Philosophie der Geschichte*, in Herders 17sämtliche Werke. Hrsg. Von Bernhard Suphan, Berlin, Weidmannsche Buchhandlung.